

پسرخاله ای که دخترخاله اش را به قتل رساند !

اعتماد | حدود ۷ سال پیش در کرمانشاه، [دخترشان](#) سه ساله بود که این اتفاق افتاد؛ قتل. مادر این دختر سه ساله معلول، با دستان همسرش به قتل رسید. ۹ سالی می‌شد که از ازدواج‌شان می‌گذشت و سه سال بود که صاحب يك فرزند شده بودند. فرزندی معلول که نمی‌توانست راه برود و حرف بزند.

پس از اینکه علیرضا همسرش را به قتل رساند چهار ماه بعد نیز دختر سه ساله‌اش در بهزیستی فوت کرد.

دخترخاله، پسرخاله بودند که ازدواج کردند. پس از به دنیا آمدن دختر معلول‌شان علیرضا دچار افسردگی شده بود همین موضوع دلیلی شد تا به مصرف موادمخدر روی بیاورد. اعتیاد به موادمخدر بود که زمینه قتل را فراهم آورد.

مادر علیرضا می‌گوید: «از وقتی فهمید دخترش مشکل دارد به اعتیاد روی آورد.»

می‌گوید: «علیرضا تا کسی داشت و مسافرکشی می‌کرد. دخترخاله، پسرخاله بودند و جان‌شان برای هم در میرفت. علیرضا هنوز بعد از ۷ سال صحنه قتل را درست یادش نیست.»

علت اعتیاد؛ فرزند معلول

پس از زنگ‌های ممتد [مادر علیرضا](#) به تلفن پاسخ می‌دهد. وقتی متوجه می‌شود خبرنگار اعتماد می‌خواهد با او درباره پسرش صحبت کند ناخودآگاه می‌زند زیر گریه و با کلماتی توأم با گریه بیان می‌کند: «خانم من خودم پنج تا بچه دارم. يك دخترم معلول است و مرتب برای دوا و درمان مجبورم بیمارمش تهران. هزار جور بدبختی دارم. از وقتی علیرضا رفته زندان قلبم مشکل پیدا کرده. راستش پسر ۹ سال بود که ازدواج کرده بود. بعد از 6 سال خدا به آنها يك دختر می‌دهد، اما معلول. نه می‌توانست راه برود نه حرف بزند. اصلا سر همین موضوع علیرضا غصه خورد و افسردگی گرفت. از وقتی فهمید دخترش مشکل دارد به اعتیاد روی آورد. عروسم خواهرزاده‌ام بود. دخترخاله پسرخاله بودند و جان‌شان برای هم در میرفت. پسر من و عروسم به قدری باهم خوب بودند که کسی تا مدت‌ها بعد از حادثه باورش نمی‌شد علیرضا این کار را کرده باشد. دقیقا از وقتی دخترشان به دنیا آمد معتاد شد.»

علت قتل؛ مواد مخدر

از روز حادثه بگویید. پسران همسرش را چگونه به قتل رساند؟

«علیرضا هنوز بعد از ۷ سال صحنه قتل را درست یادش نیست، به خدا من هم نمیدانم. چندبار هم ازش پرسیدم اما یادش نمیاد. به من هربار میگوید که قرص خورده بودم و هیچی یادم نیست. خدا گواه هست من نمیدانم چه جوری عروسم را کشته. وقتی هم که این اتفاق افتاد چهار ماه بعد تو بهیستی دخترشان فوت کرد. همان موقع که این اتفاق افتاد پسر من را به زندان بردند. تا به حال دو بار تا پای چوبه دار رفته، اما توانستیم از دو نفر شاکیان رضایت بگیریم با چقدر ۱۴۰ میلیون تومان. عروسم و خواهرانش چون پدر و مادرش به رحمت خدا رفته بودند تحت سرپرستی پدر بزرگشان بودند. پدر پدری‌شان. دو خواهر دیگر هم دارد که ما ۱۴۰ میلیون تومان را به آنها دادیم تا راضی شوند. فقط مانده عمو، عمه‌هایش. این سه نفر هم گفتند ۳۰۰ میلیون تومان بدهید رضایت می‌دهیم.» یاد بدبختی‌هایش می‌افتد و مجدد شروع به گریه کردن می‌کند: «چند روز پیش رفتم بهیستی که دخترم تحت پوشش آن است وام خواستم آن قدر گریه کردم که دلشان سوخت و گفتند شاید بتوانیم ۴۰ میلیون تومان وام برای‌تان جور کنیم. حالا نمیدانم چه شود. خودم را به آب و آتش می‌زنم تا مبلغ باقی‌مانده را جور کنم. خودم هزار جور درد بیدرمان گرفتم تو این مدت. پسر من زندان کرمانشاه است يك کارت بهش دادند برای تماس که نمی‌تواند با افراد غریبه تماس بگیرد وگرنه می‌گفتم خودش با شما تماس بگیرد و توضیح دهد هر چند که مرتب می‌گوید من یادم نیست چه اتفاقی افتاد. فقط دعواي‌مان شد و ناگهان خون جلوي چشمانم را گرفت.»